

یافته با اوزانی در این آیات آمده که متناسب با موضوعات خاص بخود میباشند: چشم بینائیکه در برجهای آسمان و مسکونه زمین گشوده شده؛ حادثه و عمل مشهودی که خود ثبت میشود و چشمها را به مشاهده و امیدارد؛ و شاهد و مشهود. چشم آن ستمکاری که اعمال دست و زبان و جوارح خود او را در خاطرش می سپارد: و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود. بالاتراز همه شهادت و بینائی مالک آسمانها و زمین که هرچشمی از او نور و بینائی دارد وزیر فرمان او هستند: و هو علی کل شیء شهید. همه اینها شهود و گواهان حقند، له مظلوم، علیه ظالم.

ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق (۱۰) ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلك الفوز الکبیر (۱۱) ان بطش ربك لشدید (۱۲) انه هو یبدء و یعید (۱۳) وهو الغفور الودود (۱۴) ذوالعرش المجید (۱۵) فعال لما یرید (۱۶) هل اتیک حدیث الجنود (۱۷) فرعون و ثمود (۱۸) بل الذین کفروا فی تکذیب (۱۹) والله من ورائهم محیط (۲۰) بل هو قرآن مجید (۲۱) فی لوح محفوظ (۲۲).

ترجمه: همانا آنانکه آرمایش نمودند (شکنجه دادند) مردان مؤمن و زنان مؤمن را سپس توبه نکردند پس برای آنان عذاب جهنم است، و برای آنان عذاب سوزان است (۱۰) همانا آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برای آنها باغهاییست که روان است از زیر آنها جویها، اینست رستگاری و پیروزی بزرگ (۱۱) براسنی ناگهان گیری پروردگار تو بس سخت است (۱۲) همان اوست که آفرینش را آغاز می نماید و برمیگرداند (۱۳) او پس آمرزیده و دوست یاب است (۱۴) دارای عرش (عرشدار) پرشکوه و برتر است (۱۵) پس انجام دهنده است آنچه را که خواهد (۱۶) آیا رسیده است تو را داستان سپاهها (۱۷) فرعون و ثمود (۱۸) آری آنها که رو بکفر رفته اند در تکذیب بمرمیبرند (۱۹) و خداوند از ورائشان احاطه دارد (۲۰) آری آن قرآنی است گرامی (۲۱) در لوح محفوظ (۲۲).

شرح لغات:

فتن : شخص را آزمایش نمود، شکنجه داد، سوزاند .
 فوز : بجیزی دست یافتن، بر مزاحمی پیروز شدن، از بدی و سختی‌رهائی یافتن.
 فرق فوز و فلاح ایست که در فوز کامیابی و پیروزی مورد نظر است و رهائی فرع آنست، در فلاح رستن و رستگاری از ناملایم، مقصود است و کامیابی مترتب بر آن میباشد .
 بطش : ناگهان درهم کوفتن و بدون مقاومت از پای در آوردن ، سخت گرفتن .
 و دود ، بمعنای فاعل: خوی دوست یابی، دلدادگی، دوستی پایدار و استوار. بمعنای مفعول: محبوب و مورد چنین دوستی . بعضی اصل ود - فعل ماضی - را از وتد گرفته‌اند که تا در دال ادغام شده است: میخ را محکم کرد، دو چیز را بهم میخکوب نمود.
 مجید ، صفت ذاتی: دارای عزت، برتری، شکوه .
 لوح : صفحه، قطعه صاف و عریض و محکم .

ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق : جمله خبری و جزائی فلهم... که اسمی و برهنه از زمان است، اشعار به دوام و تعمیم حکم دارد. عطف و تکرار و لهم عذاب، دلالت بر دو گونه جزاء مینماید. مفسرین گویند، مقصود عذاب جهنم در آخرت و عذاب حریق در دنیا است. برای توجیه این عذاب دنیائی، بعضی مفسرین گفته‌اند: آتشی که بر جان مؤمنان افروخته بودند شراره‌اش بالا آمد و سوزندگانرا بسوخت . و نیز افزوده‌اند که آن مؤمنان از آتش سالم نجات یافتند^۱. این توجیه نه با حکم کلی آیه جور درمی‌آید و نه شاهد تاریخی دارد. شاید این توجیه کنایه عرفی از شراره آتش ظلم و خشمی باشد که منشأ و وقود (گیرانه) آن درون و نفوس کافران ستمکار است چه همیشه شراره اینگونه آتش نخست پیکر حق-پرستان مظلوم، آنگاه هستی مشرکان ظالم را میسوزاند .

این دو گونه عذاب «عذاب جهنم و عذاب الحریق» بهر صورت که باشد ، ماده و جزای حکمی است که خداوند دادگر درباره این ستمکاران مفتن، اعلام نموده است.
 ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلك الفوز الکبیر : این آیه اعلام جزاء نهائی مؤمنین است. جمله اسمیه و لام اختصاص و مالکیت «لهم» بدون ذکر فاء «فلهم» که در آیه قبل آمده است ، ثبات و مالکیت بلا شرط جزاء

۱- نصوص قرآنی تنها ابراهیم خلیل را نشان میدهد که در میان شعله‌های چنین آتشی سالم مانده و نجات یافت. در تورات چنانکه گفته شد، سلامت رستن سه تن یهودیکه بفرمان پادشاه بابل بکوره آتش افکنده شدند، آمده است .

را می‌رساند: این جنات با آنها جایش دارائی و محصول ایمان و اعمال صالح آنها می‌باشد که سرچشمه ایمان و خیر و خرمی را در ذهن و اندیشه خود و دیگران گشودند و جاری کردند، اگر بدنهای آنها در راه خدا سوخت، روح آنها موجب شادابی و افزایش رحمت گردید. این فوز بزرگ و نهائی آنهاست: «ذلك الفوز الكبير».

تا این آیه - به ترتیب و گندها، شواهد، اعلام جرم، محکومیت و جزاء - محکمه و معاکمه تاریخ و جهان را مینماید: ساحت وسیع جهان با برجهای مرتفع آن که نمایاننده تسلط قدرت و نگهبانی و دیدبانی و وحدت تدبیر است، محل یا مقدمه‌های برای تشکیل این محکمه است: والسماء ذات البروج. روز موعود که این برجهای از میان برداشته می‌شود و برجیان با پرونده‌های خود بارز میشوند روز قضاوت نهائی است: والیوم الموعود. در این ساختمان عظیم و زنده چشمهای بینا و مراقب، شاهد و ضابط هر مشهوری هستند: و شاهد و شهود. و آنگاه خداوند دادگر با استناد بآنچه حادث و ثبت و مورد گواهی شهود گشته، جنایتی را که در گوشه‌های یا گوشه‌های نهان تاریخ گذشته واقع شده است، با جزئیات و چگونگی آن اعلام می‌نماید: قتل اصحاب الاخدود... و نیز بشهادت آمرین و مباشرین این خیانت استناد می‌کند: وهم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود. چرا و بچه انگیزه‌ای چنین جنایتی روی داده؟ آیا مجرمین توجیه پسندیده‌ای برای عمل خود دارند که در این محکمه عدل و حق پذیرفته شود؟ نتیجه تحقیق بازرسان و شهود پروردگار چنین اعلام شده است: وما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید. سبب انتقام جوئی ستمکاران همین بوده است که این مردان با ایمان وابسته و نماینده و سخنگوی مالک بحق و متصرف در کشور بزرگ جهان، بودند که او خود بر هر چیزی مراقبت دارد و گواه است: الذی له ملک السموات والارض والله علی کل شیء شهید. پس در حقیقت دشمنی با آنها دشمنی با مالک آسمانها و زمین است.

پی بریدندش ز جهل آن قوم مر
آب کور و نان ثبور ایشان بدند
آب حق را داشتند از حق دریغ
شد کمبنی در هلاک طالحان
خونبهای اشتری شهری درست
قصه سورت کرد و بر الله زد
مثنوی

۱- ناقه صالح بصورت بد شتر
از برای آب چو خصم شند
ناقه الله آب خورد از جوی میغ
ناقه صالح چه جسم صالحان
شعنه قهر خدا زیشان بخت
ای بسا کس را که سورت راه زد

سپس ماده قانونی کلی و انطباقی جزاء، که ناظر بوضع نعمتین مسلمانان نیز میباشد، اعلام شده است: ان الذین فتنوا... این مجرمین فتنهجو، بدوگونه عذاب محکومند: در آخرت زندان و عذاب ابد جهنم؛ در دنیا عذاب سوزانی، یا عذاب سوزان و سوزانده‌ایکه از اندیشه و درون آنها مایه‌میگیرد و همه ریشه‌ها و استعدادهای آنان را میسوزاند و زندگی و تاریخشان را تباہ و سیاه میکند. سپس پاداش و فوز نهائی و بزرگ مؤمنان بیان شده است: ان الذین آمنوا...

ان بطش ربك لشديد. انه هو یبده و یعید: بطش، زدن و از پای در آوردن ناگهانی و شدید است، بخصوص که بشدت توصیف شود: «لشديد». اضافه رب «ربك» اشاره به نمونه بارزی از ربوبیت که شخص پیمبر است می‌باشد. این نمونه ربوبی با امداد پروردگار چنان توان یافت که شدیدترین ضربه را بر مشرکین و ستمکاران زد. تکرار ضمیر مؤکد «انه هو» برای حصر است. دو فعل «یبده و یعید» بیان قدرت ربوبیت و خلاقیت است که همه موجودات بسبب آن قدرت و تصرف دائمی، پیوسته از ناچیزی چیز و باز ناچیز میشوند. و از ناتوانی توان مییابند و ناتوان میگردند و بدون اراده و دخالت خود همی از صورتی بصورتی در می‌آیند.

وهو الغفور الودود. ذوالعرش المجید. فعال لما یرید: دو صفت الغفور الودود. مقابل بطش شدید است: همچنانکه بطش در مورد ستمکاران سرکش شدید و بی‌مها با میباشد، نسبت بکسانیکه به او روی آرند و در راه رضای او قدم گذارند، بس باگذشت است و بیش از گذشت آنچنان دوست و شیفته آنها میباشد و چشم با آنها دارد که به کارشان میرسد و دردشان را درمان می‌بخشد و خاطرشان را تسلی میدهد و در میان سختیها و رنجها امیدوارشان میدارد و پاداش نیکشان میرساند.

المجید، بقرائت رفع، صفت برای ذوالعرش، و بقرائت کسر صفت برای عرش است. این افعال و صفات متقابل اشعای از عرش مجید اوست، که آن خود صورتی از قدرت و اراده قاهر او میباشد. آن عرش محیط و بلند پایه بر همه جهات و اجزاء و باطن و ظاهر عالم نظارت دارد و فرمان میراند و هیچ مقاومتی در برابر فرمانش نیست: ذوالعرش المجید، فعال لما یرید.

اوصاف و توصیف‌هایی که در این آیات از خداوند بیان شده است، بعضی مبین قدرت و تصرف و احاطه مطلق است: «له ملك السماوات والارض - علی کل شیء شهید - یبدء و یعید - ذوالعرش المجید - فعال لما یرید». بعضی نمایاننده سپاه قدرت و مجریان حکم و صفت غضب میباشند: «الغزیر. بطش. ذوالعرش. فعال» بعضی مظاهر رحمت است: «الحمید. الغفور. الودود».

هل اناک حدیث الجنود. فرعون و ثمود: هل... استفهامی تقریری یا انکاری است. الجنود ناظر به سپاهیان است که در برابر داعیان بحق بسیج شدند، یا گروه‌هایی که در برابر آنها بصف درآمدند. فرعون و ثمود، بقرائت فتح، مفعول فعل مقدری است که دلالت بر اختصاص دارد. و بقرائت کسر، بدل، برای الجنود است.

این دو آیه پس از آن اوصاف و وعده و وعیدها به نمونه‌های تاریخی اشاره میکند: یقین داستان کسانی که قوای خود را در برابر پیمبران و داعیان بحق بسیج کردند بتو رسیده است. نمونه آشکار و نزدیک آنها فرعون و ثمود است^۱. چگونه آنها قدرت خود را برای نابود کردن پیمبران و خاموش نمودن شعله دعوت آنها بکار بردند؟ چگونه پیمبران پایداری و صبر کردند؟ چگونه خداوند قوای خود را بر آنها شوراند و نابودشان کرد؟ در حقیقت سراسر جهان و موجودات آن قوا و سپاهیان خداوندند که با همه جمال و لطافت و رحمتی که دارند، گاه بصورت خشمناکی درمی آیند از طوفان‌ها،

۱- مقصود از فرعون در این آیه و آیات دیگر قرآن همان فرعون زمان موسی (ع) است که نام او را «رامسبس» گفته‌اند.

دائرة المعارف فارسی، در لغت ثمود میگوید: «ثمود، یکی از اقوام قدیم عرب که مانند عاد مدتها پیش از ظهور اسلام نابود شده بود. مدارک قدیمی چندی حاکی از جنبه تاریخی نام و وجود قوم ثمود است، که از آن جمله است کتیبه سارگن (مربوط به ۷۱۵ ق م) و آثار کلاودیوس بطلیموس و پلینی. مرکز آنان ظاهراً دومة الجندل و حجر بود ولی در تمام قسمت شمال غربی جزیره العرب و مملکت نبطیان تا حوالی العلامنتشر بودند».

از نشانیهای تاریخی چنین برمی آید که ثمود در دامنه شرقی کوه‌های العلام در شمال غربی جزیره العرب و جنوب شرقی شام و فلسطین مسکن داشتند. چون قومی بیابان نشین و قوی بودند و در میان خانه‌های محکم و صخره‌ای کوهستان (چنانکه قرآن خبر میدهد) و در پناه بیابان بسر میبردند سر بطنیان و فساد برداشتند، پیمبر آنها صالح و آیه آنها شتری بوده است، پس از آنکه از دعوت پیمبرشان سرپیچی کردند و شتر را پی نمودند، صاعقه و آتشی نابودشان کرد.

و بیماریها و قحطی‌های فتاك و جنگ‌های شراش از درون دلها بیرون میزند... که مظهری از خشم و بطش خداوندند. چنانکه فرعونیان را طوفان آب و ثمودیان را صاعقه آتش و هوا در کام خود کشید.

توای پیمبر که خبر این داستانها را شنیده‌ای، و پیروان تو، باید صبر کنید و امیدوار باشید، تا سپاهیان و امدادهای خداوند برسند.

بل الذین كفروا فی تكذیب. والله من وراءهم محیط : بل، عاطفه برای تذکر و اعراض از مطلب مذکور، یا اندیشه مفهوم از کلام (اضراب) است. كفروا، فعل ماضی، پیش رفتن بسوی کفر را می‌رساند. فی، ظرفید، و تكذیب، نکره، ظرف تكذیب و محیط تاریك و بهم پیچیده خاص آنها را می‌نمایاند؛ نباید در این اندیشه نمود که چگونه با این همه شواهد تاریخی و قدرت نمائی‌های خداوند، کافران چشم باز نمیکنند و هشیار نمیشوند، چه اینها که بکفر گرائیدند در محیط محدود و بسته‌ای از تكذیب بسر می‌برند. و او، « والله »، عاطفه به معنای مع (با) یا حالیه است؛ با آنکه، و حال آنکه خداوند، وراء آنان است و از هر سو بر آنها احاطه دارد و آنها محاط و محصور با هستند.

بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ : صفت مجید برای قرآن (مانند توصیف عرش) بیان رفعت مقام و قدرت نفوذ و پایداری آنست؛ هر چه آنها در دیوار بسته تكذیب و اندیشه محدود خود بیاندیشند و قرآن را شعرو سحر و کهنات و ازمیان رفتنی پندارند، هر گونه مقاومتی در برابر آن بنمایند، در مقام و قدرت وراء نفوذ و پیشرفت قرآن تأثیر پایداری ندارد، چون قرآن مانند عرش، برتر از اندیشه‌ها و پایداری و فرمانش چون فرمان عرش نافذ و نیرومند است و پیش میرود. و موانع را از سر راه خود بر میدارد.

نکره آمدن لوح، دلالت بر تعظیم یا عدم تعین دارد، محفوظ بقرائت کسر، صفت برای لوح و بقرائت ضم، صفت برای قرآن است. مفسرین با استناد به تفسیر مانند ابن عباس و مجاهد، گویند مقصود از لوح قطعه‌ای چون در، درخشان و دریمین عرش، یا لوح ملکوتی، یا ام‌الکتاب است. این معانی اگر بروایت معتبری هستند نباشند، قرینه‌ای در این آیه و دیگر آیات ندارد. بلکه سیاق این آیات که در مقام

رد تکذیب کافران و اعراض (اضراب) از اندیشه آنانست، و نکره آمدن لوح، قرائتی است که مقصود از لوح، هر صفحه نامعینی است که قرآن نازل شده در آن ضبط و نوشته شود، خواه صفحه ذهن حافظین، یا اوراق کاتبین. بنا بر این، این آیه تعبیر دیگری است از آیه ۹، حجر: «انانحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون» در این آیه، موضع حفظ قرآن (لوح) بیان شده و بصیغه مفعول (محفوظ) آمده. در آیه حجر، موضع ذکر نشده و حفظ آن به فاعل (حافظ) نسبت داده شده است: برخلاف اندیشه‌های مکذبین، قرآن برتر از اندیشه‌ها و حاکم بر عقول و نافذ در قلوب «مجید» است. در هر لوحی باشد، محفوظ از تغییر و تبدیل و زوال می‌باشد. خداوند و قواییکه آنرا نازل نموده حافظ آنست.

این سوره در مکه و هنگامی نازل شده است که نومسلمانان بی‌پناهی که قوم و قبیله‌ای نداشتند، سخت گرفتار شکنجه مشرکین بودند. همینکه رسول اکرم (ص) دعوت خود را آشکار نمود، سران مشرکین با هم پیمان بستند که هرگونه آزار و شکنجه روحی و بدنی درباره مسلمانان روادار ندانند نومسلمانان را از اسلام برگردانند و دیگران را از ایمان باز دارند، با این پیمان دست و زبان مشرکین علیه مسلمانان باز و آزاد شد. در آغاز باهانت و تحقیر و ریشخند پرداختند تا قوای معنوی آنها را خورد کنند. چون مقاومت مسلمانان را دیدند، خشم و کینه آنها مانند آتششان مشتعل گردید و در آن حرم امن، امنیت از حیات و مال و عرض مسلمانان سلب شد، و در مکه بصورت کانون تعذیب مسلمانانی در آمد که هیچ روزنه نجاتی جز برگشتن از اسلام نداشتند. عمار یاسر، مولای بنی مخزوم و پدر و مادرش، بلال ابن رباح غلام امیه بن خلف، خناب ابن ارت و دیگر بی‌پناهانرا در روزهای داغ، برهنه و باده و پای بسته و شکم گرسنه و تشنه بروی سنگهای سوزان میکشیدند و سنگهای سنگین و داغ را بروی بدن آنها می‌گذاشتند. پدر عمار در زیر اینگونه شکنجه جان داد، مادرش در میان شکنجه و باحربه ای جهل کشته شد.

۱- رسول اکرم (ص) این مناظر جانگداز را میدید و جز صبر و دعوت بصبر چاره‌ای نداشت، بخاندان یاسر میفرموده سبراً یا آل یاسر! فان موعدکم الجنة، خناب گوید: روزی رسول خدا (ص) را در سایه دیوار کعبه نشسته یافتیم، و عرض کردیم: آیا برای ما از خداوند باری

آیات این سوره با قدرت بیان و بلاغت خاص قرآن، درهائی از جلال و عظمت در محیط در بسته و شکنجه گاه مکه بروی مسلمانان بی پناه و در قید و بند گشود و دلپاشان را محکم کرد و تردید و نگرانی را از آنها زدود. این آیات با نمایاندن بروج قدرت و محکمه عدالت و سپاهیان قهر و رحمت و لطف و غضب که در مظاهر اسماء و صفات علیای پروردگار نمایانده و وعده هائیکه داده شکست و محکومیت و عذاب ستمرانان مشرک و فوز و پیروزی نهائی عدلپرووران موحد را نشان داده است.

لحن و اوزان و مقادیر این آیات: آیه اول، با اوج فتحه های متوالی و مدّ «والسما» و طنین برخوردار، حروف ذ، ت، ب، ج، و حرکات متوالی فتحه و کسره و ضمه «ذات البروج» نمایاننده قدرت و عظمت آسمان و انگیزنده اندیشه است. آنگاه آیات پی در پی، کوتاه، یکسان، با وزن فعول «بضم فا» و رویهای واو، دال، سرعت پیش میرود و روز موعود و شواهد و حوادث را مینمایاند. آیه ۷، که پس از اعلام جرم، بیان عمل و گواهی مجرمین است، کشیده تر آمده. از آیه ۸ تا ۱۱، بتناسب بررسی سبب وقوع جنایت و صدور حکم درباره مجرمین و مؤمنین، طول دامنه آیات همی بیشتر گشته. و تا آیه ۲۱، اوزان فعیل و حرف ماقبل مکسور و رویی دال و گاه تغییر آن به قاف، کاف، طاء، از اوج «والسما» و سوگندهای عام به حسیض تحقق گزاشیده است. جز آیات ۱۴، ۱۷، ۱۸، که در بین، به اوج و اوزان آیات اول برگشته و پیوسته است. و همچنین از آیه ۱۲، تا آخر سوره مقدار آیات مانند اول سوره کوتاه گردیده که نمایشی سریع و پی در پی از صفات قهر و لطف و افعال و کلام خداوند است. جز آیه ۱۹، که بتناسب بیان حال قدری کشیده شده. سپس سوره با وزن خاص مفعول و رویی خاص، طاء، بسته و ختم گردیده است.

→
نمیخواهی آیا دعا برای ما نمی نمائی؟ آنحضرت فرمود: «پیش از شما مردمی بودند که گرفتار میشدند، دشمنان آنها در زمین گودال میکندند و آنها را در میان آن مینهادند. آنگاه منشار «اره» بر سرشان می نهادند تا دو نصف میشدند. و با شانه های آهنین گوشت و استخوان آنها را شانه میکردند، این مصائب آنها را از دینشان باز نمی داشت. بخداوند سوگند که این کار را خدا آنچنان بنهایت رساند که سوار صنعائی تا حضرموت رود در حالیکه جز از خدا، و از گرگ نسبت بگوسفندش بیمناک نباشد. دلی شما عجله دارید».

لغات و اوزان اسمی و فعلی خاص این سوره: البروج (بأل) اخذود، فتنوا (ماضی جمع) ، بطش (مضاف به رب)، لوح (مفرد نکره) .

این سوره در شأن و مقام پیامبران، و ایمان و پایداری و جانبازی آنها و پیروان بحق آنهاست : یونس بن ظبیان از حضرت صادق (ع) روایت نموده است : هر کس سوره و السماء ذات البروج ، را که سوره پیامبران است، در نمازهای واجب بخواند حشر و موقف او بانیین و مرسلین میباشد .

چنانکه بیان شد مفسرین «شاهد و مشهود» را به اجتماعات و صفوف توحیدی در زمانها و مکانهای خاص و تعیین شده و گواهی همه آنها، تطبیق کرده اند. این اجتماعات و صفوف در این زمانها و مکانهای خاص، پاکترین و خالصترین اجتماعات و صفوف بشری است. تأثیرات آنها را در اعماق قلوب و قدرت آنها را در تربیت نفوس و افکار و آثار و برکات آنها را نمیتوان با هیچ اجتماع مصنوعی بشری مقایسه نمود:

ابی بن کعب از رسول اکرم (ص) چنین نقل کرده است : کسیکه این سوره را بخواند خداوند به عدد هر روز جمعه و عرفه که در دنیا باشد باو ده حسنه عطاء میفرماید .

سوره الطارق ، از سوره های مکی ، هفده آیه است .

بسم الله الرحمن الرحيم

والسما و الطارق (۱) وما ادراك ما الطارق (۲) النجم الثاقب (۳) ان
كل نفس لما عليها حافظ (۴) فلينظر الانسان مم خلق (۵) خلق من ماء دافق (۶)
يخرج من بين الصلب والترائب (۷)

ترجمه : سوگند به آسمان و اختر شیکرد (۱) وچه دانایت نموده که چیست اختر
شیکرد؟ (۲) آن ستاره فروزان تابان است (۳) نیست هیچ نفسی مگر آنکه بر آن نگهبانی
است (۴) پس باید نیک بنگردانسان ازچه آفریده شده؟ (۵) . از آبی جهنده (۶) بیرون آید
از بین صلب و ترائب (۷) .

شرح لغات:

طارق : کوبنده ، راه‌پیما ، شب‌گرد ، شب‌رو ، ستاره خاص ، صورت یا شب‌چی که در
تاریکی شب یا بیگانه نمودار شود. از طرق (بفتح راء) : آهن را با پتک (مطرقه) بکوفت ،
هموار کرد ، پهن نمود. اطرق : سرش را بزیر آورد .

النجم : ستاره ، ستاره خاص ، گیاه بی‌ساق. از نجم (فعل) : سر بر آورد ، طلوع کرد ،
از چیزی نتیجه گرفت ، رأی نمایان شد ، وام را در اقساط پرداخت ، تیر را به هدف رساند .
الثاقب : فاعل از ثقب (بفتح قاف) : سوراخ کرد ، شکافت ، آتش بر افروخته شد ، ستاره
پرتو افکند ، پرنده بالا رفت ، شیر پر مایه گردید . از ثقب (بضم قاف) : در سرخی چون
آتش شدید گردید .

دافق : آب جهنده و بشدت ریزان . از دفق : بشدت و پیوسته آب را ریخت ، خداوند

شخص را میراند .

الصلب : سنگ و هر چیز سخت، استخوان و مهره‌های پشت. از صلب (بضم و کسر لام) : چیزی سخت و محکم شد .

الترايب، جمع تریبه: استخوان بالای سینه. از ترب: محل از خاک پرشد، خاک آلود گردید .

والسما والطارق. وما ادراك ما الطارق. النجم الثاقب : الطارق ، چنانکه از

ماده لغوی آن برمیآید، اصلاً به معنای کوبنده و هموارکننده است. از این رو به شخص راه‌پیما و آینه‌در شب، طارق گویند که صدای پایش شنیده میشود، یا درب را میکوبد. آنگاه بهره در تاریکی شب روی نماید و به ستاره گفته شده، پس از آن تعمیم یافته است بهره رخ نماید و آشکار گردد. وصف الطارق با الف و لام ، چون نام هر ستاره و همچنین نام ستاره معینی نیست، باید صفت نوع خاصی از ستارگان باشد .

از استفهام انکاری یا تعجبی «وما ادراك ما الطارق؟» که خطاب به رسول اکرم (ص) یا هر مخاطبی است معلوم میشود که لغت یا مفهوم «الطارق» ناشناخته بوده است، از این جهت ، اسم وصف «النجم الثاقب» ، بگفته مفسرین فقط شرح اسم «الطارق» می‌باشد .

از کلمات و اشعار منقول عرب معلوم میشود که پیش از بیان قرآن، الطارق به معنای ستاره بلند فروزان آمده است^۱. بنابراین ، استفهام «ما ادراك؟» و جواب «النجم الثاقب» نباید درباره شرح لفظ الطارق باشد . پس یا نظر قرآن از این سه وصف : الطارق، النجم، الثاقب، به اوضاع و احوال و مناظر و صور گوناگون ستاره درخشان است، مانند هنگام بالا آمدن و نور افشانی نمودن . یا نظری برتر از اینها دارد که برای ما مجهول است . اینگونه سوگندهای تعظیم‌آمیز و استفهام انکاری و تعجبی، چنین نظر برتری را میرساند. برای نظری برتر از آنچه از آیه فهمیده‌اند قرینه رساتر از اینگونه تعظیم و استفهام آیاتی است که در آنها همین بیان استفهامی آمده که همه

۱ - گویند در کارزار احد ، هند دختر عتبه با دیگر زنان قریش سرودی میخواندند که یکی از اشعار آن این است :

نحن بنات الطارق:

ما دختران اختران بلند فروزانیم

نمشى على النمارق:

بالای پالشهای نرم راه میرویم

راجع به اسرار پشت پرده قیامت و وحی و چیزهایی است که برتر از اندیشه‌های عادی می‌باشد: «ما ادراك ما الحاقه، ما سقر، ما يوم الفصل، ما يوم الدين، ما سجین، ما علیون، ما العقبه، ما القارعة، ما الحطمة، ما ليلة القدر»^۱.

با این قرائن، اگر این آیات و صفات، ناظر به اطوار و مراحل تکوین ستاره باشد از اعجاز قرآن بعید نیست. چنانکه در دیگر آیات و در سوره‌هایی که بحث شده اینگونه اشارات و یا تعبیرات صریح درباره اسرار ساختمان آسمانها و زمین و کواکب و دیگر کائنات بسیار آمده است.

اگر راستی نظر قرآن به اطوار تکامل ستاره باشد، این اوصاف و نامها «الطارق، النجم، الثاقب» مطابق آخرین نتایج تحقیقات و تجربیات پر دامنه علمای کنجکار فیزیک نجومی می‌باشد، و خود یکی از معجزات قرآن است. والله اعلم.

بر طبق نظریات و حاصل تحقیقاتی که درباره طبقات طیفی و نورانیت مطلق و جرم ستارگان شده است هر ستاره‌ای سه مرحله تکاملی را می‌گذراند. پس از این سه مرحله مشخص اصلی، ستاره رو بخاموشی و پیری و مرگ می‌رود. آنچه از ستاره‌های آسمان که با چشم عادی یا دوربین دیده می‌شود، یا در یکی از این دوره‌های تکاملی می‌باشد یا در اوضاع تنزلی پس از آن بسر می‌برد:

در مرحله نخست، ستاره بصورت گاز متکثف سرد و بی نوری است که در اثر پراکنده بودن جاذبه ثقلی در قسمت‌های مختلف آن و نداشتن تمرکز، و فشار ثقل قشر خارجی، در وضع نامتعادلی بسر می‌برد و بسبب فشار داخلی و جوازب متقابل هر قسمتی با قسمت دیگر پیوسته مصادم است و یکدیگر را می‌کوبند. هر چه این کره گازی فشرده‌تر و این تصادمات بیشتر می‌گردد قسمت مرکزی آن داغ‌تر می‌شود و هر چه درجه حرارت بالا رود برخورد های هسته‌ای ذرات و فعل و انفعالی‌های آنها و پیدایش عناصر جدید افزایش می‌یابد^۱.

۱- در کتاب پیدایش و مرگ خورشید (فصل ۵) چنین می‌خوانیم: «باین نکته نیز باید اشاره شود که در درجه حرارت بسیار زیادی که فعل و انفعالات حرارتی هسته در آن اتفاق می‌افتد، دیگر ماده بصورت اتم و مولکول بمعنی حقیقی این کلمات نیست. حتی در درجات پائین‌تر»

با توجه باین اشاره و بیان کوتاه، معلوم میشود که ستاره در آغاز دوره پیدایش دو وصف و وضع نمایان دارد: یکی آنکه در داخل فشر آن، قسمت‌های مختلف و مواد متنوع، پیوسته در حال تصادمات و ضربات «طرقات» شدیدی میباشند که جزئیات آن مجهول است. این ضربه‌ها مانند پتک آهنگری بر مواد گرم شده و ذرات هسته‌ای بی‌درپی وارد میشود و آنها را همی منبسطتر و ذرات «اتومها» را متلاشی مینماید. دوم: وضع خارجی ستاره است که در تاریکی مطلق به دور و مدار خود میگردد. این دو وضع و خصوصیت نمایان، هر دو مطابق است بامعنای لغوی و اصطلاحی وصف «الطارق» که معنای لغوی آن، کوبنده، و معنای مصطلح آن شبگرد و راهپیمای در تاریکی است.

در مرحله دوم، پس از تصادمات و فعل و انفعالیهای داخلی و بروز عناصر جدید و بالا رفتن حرارت از یک تا حدود پنج میلیون درجه، و متمرکز شدن حرارت در هسته مرکزی ستاره و متعادل شدن وضع داخلی آن، شعله این آتش قهار از درون ستاره به طبقات فوقانی و سطح خارجی آن بالا می‌آید و ستاره بر رنگهای ماوراء سرخ آنگاه سرخ و آبی «غولهای سرخ و آبی» رخ مینماید، حجم اینگونه ستاره‌ها در این دوره بسیار بزرگ و حرارت و شعاع آن کمتر از ستاره‌های کامل است. نمونه‌ای از این دوره

→ از این حدهم غلاف الکترونی اتومها در نتیجه تصادمهایی که بر اثر حرارت پیش می‌آید کننده می‌شود و از آن پس ماده بصورت مخلوطی از هسته‌های برهنه متحرک به حرکت بدون انتظام و الکترونها بی‌بندوباری میشود که در میان هسته‌ها بهر سو حرکت میکنند. هسته‌های ولخت که ذره الکترونی آنها را حمایت نمیکند دیگر مانعی برای تصادم حرارتی ندارند. و ضربه‌های شدیدی که مستقیماً بر آنها وارد میشود غالباً نتایج تخریبی بیار می‌آورد...»

در فصل هشتم زیر عنوان «خواص ماده در حالت بهم کوبیدگی»، چنین میخوانیم: «حالتی از ماده که در آن چون فشار زیاد شود ماده تراکم پیدا می‌کند، و اگر فشار از میان برود ماده می‌تواند بشکل نامحدودی انبساط پیدا کند در فیزیک بنام حالت گازی نامیده میشود و باین ترتیب میتوان ماده را در حالت کوفتگی که پیش از این شرح دادیم بصورت نوعی گاز تصور کرد...»

و نیز رجوع شود بفصول دیگر این کتاب بخصوص فصل ۶، صفحات ۱۲۴ و ۱۲۶ و ۱۲۸ و کتاب مجموعه علمی جهان صفحه ۳۷.

و اینگونه ستاره، عبوق است^۱.

در این مرحله از آغاز تا نهایت، پیوسته شعاعها و نورهای متفاوت و کوتاه و رنگارنگ «ماوراء سرخ... سرخ... آبی...» در سطح قشر خارجی ستاره رخ مینماید، که بتدریج برای مانمایانتر میشوند. دورنمای اینگونه ستارهها و الوان گوناگون آنها، مانند گیاههای الوان و کوتاه است که در سطح زمین رخ مینماید «النجم»، «النجم والشجر یسجدان، آیه الرحمن».

در مرحله سوم، بسبب فعل و انفعالات منظم و پی در پی دوره‌های قبل، و تبدلات هسته‌ای، و وارد شدن هسته‌های دیگری در میدان باز داخل ستاره «مانند ئیدروژن و هلیوم» ستاره بصورت جرم کاملاً مشتعل و نور افشانی در می‌آید که اشعه آن فضاهای دور تا میلیونها سال نوری را می‌شکافد و پیش میرود: «الثاقب».

دوره اول که ستاره در حال تکوین و تحول پی در پی و تصادمات قسمت‌های مختلف و عناصر گوناگون و در تاریکی و سردی بسر می‌برد تا بتدریج گرم شود و حرارت آن بالا گیرد، طولانی‌تر از دوره دوم است که عناصر فعل و انفعالی جدید آن بکار می‌افتد و

۱. «اکنون می‌توانیم تصویری کل درباره مراحل نخستین تکامل ستارگان پیدا کنیم... مطابق این تصور هر ستاره در آغاز زندگی خود بصورت کره غول‌آسای گازی رقیق و سرد است که از مخلوطی عناصر مختلف شیمیائی تشکیل شده است. جاذبه ثقلی موجود میان قسمت‌های مختلف این کره گازی سبب آن میشود که رفته رفته منقبض شود و درجه حرارت مرکزی آن بالا رود. بمحض آنکه درجه حرارت مرکزی به حدود یک میلیون برسد نخستین فعل و انفعالات هسته‌ای (فعل و انفعال میان دیوتریوم و ئیدروژن) در قسمت درونی ستاره آغاز میشود. انرژی زیر اتمی آزاد شده از انقباض جدید کره جلو می‌گیرد، و تا مدتی که آن اندازه دیوتریوم موجود باشد که این فعل و انفعال بتواند ادامه پیدا کند ستاره کمابیش ثابت و پایداری پیدا می‌کند... باین ترتیب با انتقال از فعل و انفعالی بفعل و انفعال دیگر درجه حرارت مرکزی ستاره و نورانیت آن پیوسته افزایش می‌یابد و از حالت غول سرخی بحالت رشته اصلی نزدیک میشود...» نقل از فصل هفتم پیدایش و مرگ خورشید.

با بررسیهای بیشتری که درباره تولید سوخت و انرژی ستارگان کرده‌اند، از اینجهت ساختمان ستارگان را چنین تصویر نموده‌اند، که ماده فشرده‌ای از عناصر سوختی و قدرت «نیرو» در هسته مرکزی آن متراکم شده است، و اطراف آنرا پوسته مولد انرژی پوشانده که آنرا غلاف دیگری فرا گرفته است. همینکه آتش هسته مرکزی در گرفت و بسط خارج سرایت کرد این غلاف رومنسط میگردد تا قطر آن از ستاره‌های کامل بیشتر میشود. این همان مرحله غول سرخی است. رجوع شود بمقدمه کتاب پیدایش و مرگ خورشید.

درجات حرارت آن پیوسته بالاتر می‌رود. همینکه ستاره این دوره کوتاه را (به مقیاس واحد میلیون سال) گذراند وارد دوره کامل ساختمان داخلی و وضع ثابت، یا در اصطلاح رشته اصلی می‌گردد که حرارت آن در حدود ۲۰ میلیون درجه و بالاتر است.^۱ گرچه محققین این رشته مانند دیگر رشته‌های تجربی، در جزئیات تکوین و ساختمان شماره‌ها و چگونگی پیدایش آنها بجائی نرسیده‌اند و نظر ثابت و مسلمی ندارند، ولی اصول مراحل تکوین و اوصاف بارز و مشترك آنها اکنون مورد اتفاق است.

این سه نام و وصفی که در این سوگندها بترتیب آمده با فاصله‌ای که میان وصف اول «الطارق» و دو وصف آخر «النجم الثاقب» است و پیوستگی این دو وصف با هم، همین اطوار و مراحل و فواصل را مینمایاند که دانشمندان با تجربیات و کوششهای خود بآن رسیده‌اند.

مقصود این نیست که آیات قرآن با آنچه محصول انظار و افکار اینگونه دانشمندان است از هر جهت تطبیق شود.

منظور از ذکر این شواهد علمی درباره این آیات و دیگر آیات، بیش از این نیست که دریچه تفکر در آیات قرآن بازتر گردد، زیرا در حقیقت رهوز و اشارات

۱. گویند: چون هسته‌های عنصری غولهای سرخ مانند کربون، که واسطه تبدیل و تولید عناصر دیگر میباشند، بسرعت از میان می‌روند و هسته عناصر تولید شده جدید مانند هلیون، بکار می‌افتند ستاره وارد رشته اصلی نورانیت و تشمع می‌گردد. رجوع شود به فصل ۷ پیدایش و مرگ خورشید. همچنین شکل‌های ۳۳ (نمودار رسل) و ۳۶ و ۳۷ این کتاب.

در فصل ۱۱. (روزهای آفرینش) از کتاب يك، دوسه، بینهایت درباره حرارت اینگونه ثوابت درس ۳۲۳ چنین میخوانیم: «این درجات عالی حرارت که در لایه‌های زمین تولیدشان میسر نیست در ثوابت جلور عادی وجود دارند. مثلاً در خورشید درجه حرارت که در قسمت سطحی فقط ۶۰۰۰ درجه است بتدریج بطرف مرکز گره افزایش می‌یابد و به عدد دوازده انگیز ۲۰ میلیون درجه میرسد؛ این عدد بدون زحمت از توجه بدرجه حرارت سطحی خورشید و خاصیت هدایت گازهایی که خورشید را تشکیل داده‌اند بدست می‌آید».

درباره ساختمان با اصطلاح «دیوهای سرخ» درس ۳۳۶ چنین آمده است: «ظاهر آنچه ستارگان تحت تأثیر نیروهای داخلی، که درباره آنها هیچگونه توضیحی برای ما مقدور نیست، باندازه‌های باور نکردنی متورم گردیده و بزرگ شده‌است و در نتیجه وزن مخصوص آنها از وزن مخصوص هر ستاره عادی کمتر است».

کلام پروردگار را مانند اسرار خلقتش جز خود او کسی نمیداند .

ان کل نفس لما عليها حافظ : ان ، حرف نفی . لما (بتشدید) حرف استثنای مفید ثبات و استمرار . بنا بقرائت لما (بتخفیف) که لام برای تأکید و مازائده است ، ان باید مخفف از مشدد باشد ؛ نیست هیچ نفسی مگر آنکه همی بر آن نگهبانی است ، یا براستی هر نفسی ، همانا بر آن نگهبانی است .

نفس ، نکره و بدون اضافه و حروف تعریف ، بهر زنده‌ای و عموماً ، و بانسان خصوصاً ، گفته میشود .

این آیه جواب مورد استشهاد دو سوگند « السماء والطارق » است : سوگند به آسمان بلند پایه و ستاره‌ای که از صورتی بصورتی و از وضعی بوضعی در می‌آید ، بر هر نفسی نگهبانی است که در همه ادوار او را نگه‌میدارد و اعمالش را ثبت مینماید و بکمالات متناسبش می‌رساند .

این آسمان بلند و پهناور و ستارگان شناور در آن که پیوسته رخ مینمایند و منظم درجات تکامل را می‌پیمایند ، همه شواهد مشهود و نمایانی در برابر چشم هر بیننده‌ای است که قدرت نگهبان و حکمت مدبری آنها را می‌سازد و بر پا میدارد و در مدار خاص و مسیر نهائی میگرداند و پیش‌میبرد . همان قدرت مدبر ، حافظ و نگهبان هر نفسی میباشد .

فلینظر الانسان هم خلق : فاء ، مفید تفریع و ترتیب است ، امر « فلینظر » ظاهر در وجوب اندیشیدن و استدلال و استنتاج نمودن می‌باشد . الانسان ، ظاهر در تعمیم ، هم ، مخفف مما است : پس از توجه عمومی در آسمان و ستارگان و توجه خاص باینکه هر نفسی را حافظی میباشد ، انسان باید یک بیندیشد که از چه آفریده شده ؟

میشود که فاء فلینظر اشعار بشرط مقدر و جواب آن داشته باشد : اگر باز انسان باور ندارد که هر نفسی را حافظی است ، پس درست بنگرد که از چه منشای آفریده شده ؟

خلق من ماء دافق ، یخرج من بین الصلب والترائب : این دو آیه جواب استفهام آیه قبل است .

ماء، دلالت به وحدت و ابهام دارد که بدو وصف ظاهر و مجمل «دافق» و مفصلتر «یخرج...» توصیف شده است. وحدت و ابهام «ماء» مشعر بر اسرار آمیز یا ناچیز و مجهول بودن آنست.

معنای اصلی صلب، هر چیز سفت و سخت و غیر قابل نفوذ است و در اصطلاح به مهره‌های پشت و سپس بمرکز و مجاری نطفه مرد گفته میشود: «و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم از آیه ۲۳ نساء». گویا از این جهت باینها صلب گفته میشود که در میان استخوانهای محکم عانه و خاصره و مهره‌های زیرین کمر واقعند^۱.

ترائب که جمع تریبه است در اصل لغت به معنای چیز نرم و نفوذ پذیر «در مقابل صلب» و خاک مانند است، سپس بهمین مناسبت به سینه و اطراف سینه زن آنگاه استخوانهای سینه اطلاق شده است: «کواعب اثراً بآ - نبأ». در کلام و اشعار عرب نیز بهمین معانی آمده است، و بیشتر مفسرین نیز بهمین معانی «سینه و اطراف یا استخوانهای آن» گرفته‌اند.

اگر الترائب، عطف به بین باشد دلالت بر این دارد که ماء دافق از بین صلب و منشأ ترائب با هم بیرون می‌آید. و اگر عطف به صلب باشد دلالت بر این دارد که از بین صلب و بین ترائب جدا جدا، خارج میشود.

ظاهر معنای دافق بصیغه فاعل، این است که آن آب خود جهنده است و این مطابق است با کشف سلول زنده مرد «اسپرما توزوئید» که پیش از فشارهای قبض و بسطی عضلات، خود متحرک و جهنده میباشد^۲.

گفته مفسرین که ترائب را باستناد بعضی از اشعار عرب، سینه یا استخوانهای

۱- مجرای منی از بیضه امتداد یافته و از راه مجرای معینی که در امتداد کشاله ران است بطرف داخل شکم میرود و بطرف مثانه که در پشت استخوان عانه است بر میگردد و در زیر مثانه از میان پروستات رد شده وارد مجرای ادرار میشود. قسمتی از این مجرا که داخل شکم است اطراف حلقه استخوانی است که در جلو استخوان عانه و در طرفین و عقب استخوان خاصره و در پشت ستون مهره و استخوان خارجی میباشد.

۲- سابقین سبب حرکت و جهش نطفه را فشار هوای داخل مجاری، یا فقط قبض و بسط عضلات می‌پنداشتند. در جهت همینگونه تصورات، بعضی از مفسرین لفظ دافق را در آیه مجاز لهوی و بمعنای مدفوق گرفته‌اند مانند: «لیل نائم، سرکاتم».

سینه زن دانسته‌اند، نه با تصورات سابقین تطبیق میکند، نه با مشهودات کنونی .
 مرحوم طنطاوی جوهری در تفسیرش راجع بوحدهت این آب «ماء» و معانی صلب و ترائب میگوید: «با آنکه دو آب است خداوند آنها را برای حکمتی که در این عصر در علم جنین شناسی آشکارا نموده، یکی قرار داده است . . . زیرا این آب از مرد وزن است که سپس با هم یکی میشوند. و مقصود از صلب نخاع شوکی منخزون در آنست که نایب دماغ در بدن میباشد و شعبه‌های بسیاری در همه اجزاء بدن دارد که وسیله رساندن احساسند تا اعضاء حرکت را بکار وادارند. و حرکت جماع وابسته به همین قوه است . و ترائب زن که استخوانهای سینه است ، محل گلوبند و انواع زینت میباشد. پس مهمترین چیز در کشش و اجتماع مرد وزن، قوه عضلی و عصبی است که در نخاع شوکی صلب مرد جریان دارد. و مهمترین چیزی که در زن است حسن زینت بخصوص زینت بالای سینه میباشد. از این جهت از مرد ، به صلب و از زن ، به ترائب تعبیر نموده است . و این از محاسن بلاغت و مجاز مرسل است که جزء مورد اهمیت بر کل اطلاق می‌شود .»

بیان و توجیه این مفسر عصری درباره وحدت آب «ماء» که پس از تلقیح حاصل میشود، با وصف دافق و بیخارج ، جور در نمی‌آید، زیرا آن دو آب ، پس از تلقیح و اتحاد، نه جهنده است و نه از محل خود «رحم» خارج میگردد. و نیز مجاز گرفتن صلب و ترائب، موافق با سیاق و تعبیر آیه نیست و قرینه مجازی هم ندارد .

ترائب، در این آیه به معنای سینه یا استخوان سینه زن ، شاهد معتبر تفسیری و لغوی ندارد، جز آنچه در بعضی از اشعار عرب آمده که شاید از قبیل استعاره‌های شعری باشد. و نیز اینکه ترائب را به زن اضافه کرده‌اند، از کسی از مفسرین اولی جز «عطاء» نقل نشده و مخالف صفت دافق است، زیرا آیه صریحاً میگوید ماء دافق، «که مخصوص مرد است» از میان صلب و ترائب بیرون می‌آید. چنانکه درباره شیر، در آیه ۶۶، نحل همینگونه تعبیر آمده است: «نسیکم ممافی بطونه من بین فرث و دم لبناً خالصاً...» بنابراین صلب و ترائب، هر دو را باید در دستگاه نطفه ساز مرد جستجو نمود. شاید نظر قرآن این باشد که این آب جهنده مشهود، محصول فعل و انفعال اعضاء یا قوا، یا مواد

صلب و سخت فعلی، و نرم و اثرپذیر انفعالی میباشد. شاید هم نظر آیه به منشأ دورتر و وسیعتر و به عناصر و مواد اصلی جهان باشد: این آب جهنده و زنده که منشأ انسان است، از بین عناصر صلب سنگین و مؤثر و مواد نرم اثرپذیر. یا قوای مادی مثبت، و منفی، یا قوای ایجاد فاعلی، و ماده انفعالی، بیرون می آید. هیچ یک از این معانی، از اشارات بلیغ قرآن دور نیست. الله اعلم.

شاید مفرد آمدن «الصلب» و جمع آمدن «الترائب» ناظر به وحدت نوعی یا پیوستگی قدرت مؤثر فاعلی، و تعدد و تفرق مواد قابلی داشته باشد.

اگر نظر آیه «یخرج من بین الصلب والترائب» اینگونه تعمیم به قوای مؤثر و اثرپذیر باشد، تناسب و رابطه این آیه با آیات سوگند اول سوره نمایان تر است: همان قدرت و قوای متقابلی که در اثر فعل و انفعالهای منظم و متناوب، از میان مواد سرد و خاموش اینگونه کرات نور افشان «النجم الثاقب» را بیرون می آورد، از میان همان قوای صلب، و ماده، شعله حیات و حرکت در صورت ماء دافق، بیرون می جهاند.

امر «فلینظر» نظر را از آسمان و کویکبهای درخشان آن، و تحولات و صورتبندی که در آنها پیش می آید و میگذرد، بسوی نمونه قدرت محسوس که از خود انسان است، بر میگردداند، و قدرت و وحدت تدبیر را در آسمان و زمین و پدیدههای بزرگ و کوچک و صور مختلف آنها مینمایاند.

انه علی رجعه لقادر (۸) یوم تبلی السرائر (۹) فماله من قوة ولاناصر (۱۰)
والسما ذات الرجع (۱۱) والارض ذات الصدع (۱۲) انه لقول فصل (۱۳) وما
هو بالهزل (۱۴) انهم یکیدون کیداً (۱۵) و اکید کیداً (۱۶) فمهل الکافرین
امهلهم رویداً (۱۷).

۱- در عالم محسوس و ماده چیزی نافذتر و صلب تر از تشعشع خورشید و دیگر کواکب مانند آن (نجم ثاقب) نیست، همین قدرت فعال و نافذ است که در مواد زمین (ترائب) نفوذ میکنند و منشأ حرکات و تحریکات و فعل و انفعالها میشود تا بصورت حیات درمی آید.

ترجمه : همانا او بر بازگرداندنش پس توانا است (۸) روزیکه نمایان شود و در معرض آزمایش آید رازها (۹) پس نیست برای او هیچگونه نیرو و یاری (۱۰) سوگند به آسمان برگشت (باران) دار (۱۱) و زمین شکاف بردار (۱۲) راستی آن گفتار جداکننده است (۱۳) و هیچ یاوه نیست (۱۴) همانا آنها نیرنگ میکنند چه نیرنگی (۱۵) و من نیرنگ آرم چه نیرنگی (۱۶) پس همی مهلت ده کافران را، مهلتشان ده اندکی (۱۷) .

شرح لغات:

تبلی : مضارع مجهول ابلی : شخص را در معرض آزمایش آورد ، قدرت خود را آشکار نمود، عذرش را پذیرفت، از ماضی مجرد بلا (ناقص واوی) : آزمایش شد، شناخت، از بلی (ناقص یائی) : جامه چرکین و پوسیده گشت .

سراغر : جمع سریره، نهان، چیزیرا که نهان میدارد، نیت .

الرجع : برگشتن، جواب نامه، باران پی در پی، آبها و رطوبتهاییکه باد باین سو و آن سو میبرد، سود، گیاه بهاری، گودال آب .

الصدع، از صدع (مفتوح العین) : شکافت، پراکنده کرد، چیزیرا کشف نمود، آشکارا حق را بیان کرد، کسی را مورد قصد قرارداد، از چیزی خودداری کرد، در شب راه رفت، (مکسور العین) بدر دسر دچار شد .

فصل : مانع، حد میان دو چیز، گفتار حقی که باطل در آن راه ندارد، قضاء میان حق و باطل .

هزل : یاوه گوئی، لاغری .

کید: فریب، نیرنگ، جنگ .

روید ، اسم فعل بمعنای امر: آهسته آرام باش ، مصدر مصغر از ارود: راه رفتن آهسته و کوتاه .

انه علی رجعه لقادر. يوم تبلى السرائر. فعاله من قوة ولاناصر : ضمیر « انه » مرجع ظاهری ندارد ، مرجع آن از آیات سابق برمی آید: همان مبدء قدرتی که در میان آسمان و مواد آن این شعله های نور را پدید آورده و از میان صلب و ترائب موجود زنده و جهنده را آشکار نموده، بر برگرداندن آن پس از دوران حیات و موت قادر است، برگرداندن آن به زندگی و عالم دیگر. این برگرداندن، در روزی است که رازهای نهائی: اندیشه ها، ملکات، اعمال، که در دنیا زیر پرده هائی نهان و خفته و آرام بوده است، آشکارا میگردد و خیر و شر و نیک و بد آن آزمایش میشوند، تا اگر خیرات و نیکیها و محصول ثابت اعمال خوب شخص، از شرور و بدیها سنگین تر شود و برتر آید،

بسوی محیط جاویدان بهشت کشانده شود. و اگر شرور و بدیها برتر آید بسوی جهنم روان شود. در چنین روزی چون استعدادها بفعلیت رسیده و قوای انسانی برای تجدید حیات و برگرداندن ملکات و جلوگیری از بروز نهایها، پایان یافته و رابطه بهر مبدء قدرتی از میان رفته، روز ظهور و فعالیت نفسیات و مکتسبات است، در آنروز، نه کسی از خود قوه‌ای دارد و نه از خارج خود یاری: «فماله من قوة ولا ناصر».

این آیه «انه علی رجعه لقادر» چون بدون حروف عطف و ارتباط آمده است، باید جواب دیگری قسم «والسما»... یا منظور نهائی نظر «فلینظر...» باشد: آنچنانکه قدرت دارد از میان فعل و انفعالهای ماده نور و حرارت و حیات پدید آرد، قادر است که این انسان را بصورت دیگر برطبق فعل و انفعالهایی که در زیر پرده اعمال و آثارش صورت گرفته است، برگرداند.

والسما ذات الرجوع، والارض ذات الصدع، انه لقول فصل، و ماهو بانهزل: الرجوع، را همه مفسرین به معنای باران گرفته‌اند، از این جهت که پی‌درپی و بافاصله‌ای بزمین، یا بقدرت بادهای بهر سو می‌گردد. بمناسبت این معنا، معنای الصدع، را شکافتن زمین بقدرت حرکت گیاهها یا عوامل دیگر دانسته‌اند.

قرینه سوگندها «والسما والطارق...» و آیه «انه علی رجعه لقادر» و آیات دیگری که رجوع همه موجودات را بسوی خداوند اعلام نموده، و سیاق آیات قبل که راجع به معاد است و اینکه الصدع تعبیر دیگری از انشقاق عمیق و همه جانبه زمین می‌باشد، این آیات باید ناظر بوضع نهائی آسمان و زمین و پراکنده شدن و برگشت آنها بسوی عالم فوق ماده و طبیعت باشد. ذات، اشعار به طبیعت و خاصیت ذاتی دارد: آسمان بطبیعت خود برگشتنی، و زمین بطبیعت خود شکافته و جدا شدنی می‌باشد.

سوگند «والسما...» میشود که راجع به آیات قبل «یوم تبلی السرائر...» و اشهاد عمومی و تعقیبی برای آنها باشد، بنابراین، انه... استنتاج و جواب دیگری برای سوگند است: سوگند به آسمان برگشتنی و...، روزی در پیش است که رازها آشکار و آرایش میشود. و این گفتار فصل است. میشود که منقطع از قبل و جواب مستقیم آن،

اَنَّهُ باشد. اگر ضمیر اَنَّهُ راجع به آیه سابق «یوم تبلی السرائر» باشد، سوگند، غیر مستقیم به همین آیه بر میگردد: سوگند به آسمان برگشتدار و زمین شکاف بردار، و گواهی اینها، این گفته «یوم تبلی السرائر» = روزی که رازها هویدا شود، گفته نهائی و فصل است، زیرا آخرین بیان و مبین غایت و سر تکامل و تحول جهان است. میشود که ضمیر اَنَّهُ راجع به آیات قبل، و یا راجع بمورد سوگند باشد: همه این آیات یا رجوع آسمان و صدع زمین گفتار فاصل میان حق و باطل و آخرین بیان حق است. بیشتر مفسرین این ضمیر را راجع به قرآن گرفته اند که همه آن حق و ممیز میان حق و باطل است، و در آن هیچ یاوه و گفتار سرسری و بی پایه نیست.

شاید که آیه «والسماوات الرجیع» ناظر به برگشت طبیعی صورت آسمان (اجرام علوی) باشد که پس از رسیدن به دوره کامل و در آمدن بصورت نجم و ثاقب، خود بصورت و حالت گذشته بر میگردد تا در نهایت منفجر شده و مبدل به ماده گازی میشود و به دریای بیکران ماده و وحدت و قدرت بر میگردد و مبرگاید، و همچنین است وضع زمین^۱.

انهم یکیدون کیداً، و اکید کیداً، فعمل الکافرین اهلهم رویداً: ضمیر «انهم» راجع به کافرین و معارضین با قرآن و حکومت آنست. کید، نقشه و ساخت و سازهای پنهان برای غافلگیری است. دو فعل مضارع «یکیدون» و «اکید» اشعار به استمرار و همیشگی بودن این دو گونه کید دارد. کیداً، دلالت بر نوعی کید مینماید که متناسب با کید کننده است: دامها و کیدهای کافران و منافقان بافته رشتههای اوهام و ناشی از اندیشههای شیطانی و قدرتهای محدود و در میان کوره راههای تاریک و گمراهی است: «وما کید الکافرین الا فی ضلال». کید خداوند حکیم و قاهر در طریق هدایت و نور و بر مبنای حکمت و ناشی از قدرت پایدار و نظام و سنن عالم و اجتماع است: «ان کیدی متین». قرآن که قول حق و فصل است مظهري از نقشه حق و کید حکیمانۀ خداوند میباشد که

۱- رجوع شود به فصل هشتم از کتاب پیدایش و مرگ خورشید.

از شواهد علم ستاره شناسی باین نتیجه رسیده اند که پس از دوره تکامل و انفجار، از ترکیب عناصری که از آنها در فضا پراکنده میشود، با گازین ستارگان، نطفه ستاره های تازه ای بسته میشود، باین ترتیب فضای آسمان و جرم آن و تکوین ستارگان پیوسته در حال برگشت بصورت کامل و بازگشت بماده اول است: «والسماوات الرجیع». رجوع شود به بخش دوم از کتاب مجموعه علمی جهان.

مانند ازدهای موسی کیدهای ساحران و افسونگران را باطل مینماید و برطبق نظام و سنن خداوند پیش می‌رود. و هرمانعی را از مسیر خود بر میدارد و راه نفوذ در دلها و استخدام قدرت‌ها را باز می‌نماید و از پس ابرهای باطل و نیرنگها و حیل‌های اهل باطل آشکار می‌گردد و با حرکتی نه در عقول و نفوس پدید می‌آورد کیدها و بافته‌های شیطانی را از مسیر راه حق بر میدارد. تکرار «مهل و امهل» تأکید بصبر در راه بیان و اعلام حق است. مهل «از باب تفعیل» امر به مهلت پی‌درپی، و «امهلهم» فرمان مهلت نهائی است. این مهلت‌ها و بردباریها، بر طبق سنت و در مدت معین، در راه خدا، باید انجام گیرد تا در موقع مقدر یاری خداوند برسد. چنانکه روش آنحضرت (ص) در سالهای نخست بعثت و هجرت به مدینه، همین صبر و امهل بود، تا قرآن بر نفوس قابلی پرتو افکند و نفوذ نمود و قلوب و نیروی مؤمنان جمع و متمرکز گردید، آنگاه یاری خداوند در کارزار بدر و دیگر کارزارها رسید و کار کافران زار و زندگیشان دشوار و جمعشان تار و مار شد و حق پایدار گردید.

چنانکه سوگندها «والسماوات البروج» عظمت و قدرت خداوند را در صورت بروج نمایاند، سوگندهای این سوره صورت دیگری از قدرت و تدبیر را در تغییر وضع اختران مینمایاند. پس از آن نظر انسان را به منشأ آفرینش خودش بر میگرداند. آنگاه مسیر نهائی انسان و وضع نهائی زمین و آسمان را بیان میکند. سپس قرآن را به فصل حق و باطل توصیف مینماید. در پایان فرمان صبر و امهل میدهد و محکومیت نهائی کافران را اعلام مینماید. باین ترتیب مطالب آغاز و انجام این سوره و سوره بروج با هم پیوسته میشود و به یک مقصود میرسد.

طول آیات این سوره کوتاه و متقارب است (آیه دو، هماهنگ با اندیشه و فاصله تحولی از الطارق به - النجم الثاقب، بآمد خاصی آمده است) و بعضی آیات به تناسب مطالب قدری کشیده و آخرین آیه کشیده تر شده است.

حرکات کلمات و برخورد میان حرکات و آهنگی که از آنها برمی‌خیزد، متناسب با اوج و حضیض معانی است و پیوسته متغیر میشود، چنانکه تا آیه ۴، در حال اوج یا تساوی است و از آیه ۵، با کسرهای متناوب و پی‌درپی و در میان، رو به حضیض

میرود، گاه اوج مییابد، گاه بشدت میگراید .

اوزان آیات تا آیه ۱۰، پیوسته به وزن فاعل است (جز آیه ۵ که پیوسته به آیه ۶ است) . حرف ماقبل آخر و حرف آخر (روی) پی در پی متغیر است : وحدت وزن هماهنگ با وحدت قدرت ساری در آیات و مظاهر مختلف آنست، اختلاف آخر آیات نمایاننده اختلاف مظاهر و مطالب میباشد .

وزن آیه ۱۱ و ۱۲ به تناسب تغییر مطلب به فعل (بفتح فاء و سکون عین، و وزن آیه ۱۵ تا ۱۷ (با تنوین آخر) به فعل در آمده است. دو حرف آخر سه آیه آخر بدیاء و دال ختم شده که هم قافیه با آیات تعظیم و تمديد و صفات سوره بروج است با اختلاف در وزن، که اشعار بنوعی ارتباط در معنادارد .

لغات و اوزان اسمی و فعلی خاص این سوره: الطارق، الثاقب (با ال) دافق، الترائب، الصلب (مفرد) الرجیع (با ال)، رجعه (با اضافه)، تبلی (مضارع مجهول)، السرائر، الصدع، فصل (بدون ال) الهزل، امهلم (امر باب افعال) رویداً .

از رسول خدا (ص) روایت شده : هر کس سوره السماء و الطارق را بخواند، خداوند به عدد هراختری که در آسمان است باو ده حسنه دهد .
از حضرت صادق (ع) : هر کس در نماز واجب قرائتش السماء و الطارق باشد، برای او روز قیامت منزله و مقام خاصی است، و از رفقای پیمبران و اصحاب آنها در بهشت میباشد .

www.KetabFarsi.com